

دیوان حافظ



پیش از این در دسترس نداشت



حافظه شمس‌الدین محمد، - ۷۹۲ قی

[دیوان]

دیوان حافظ: بر اساس نسخه تصحیح شده غنی و قزوینی. - تهران

پیمان، ۱۳۸۵.

[۵]، ۲۸۴ ص. ۸/۵ x ۱۲ س.م.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

عنوان دیگر: دیوان حافظ شیرازی.

۱. شعر فارسی -- قرن ۹ق. الف. قزوینی: محمد، ۱۲۵۶ - ۱۳۳۸.

مصحح. ب. غنی، قاسم، ۱۲۷۷ - ۱۳۳۱، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان:

دیوان حافظ شیرازی.

PIR ۵۴۲۴

۱۳۸۵

۸۶۱ / ۳۲

کتابخانه ملی ایران

۸۵-۱۵۰۳۰ م

دیوان حافظ شیرازی

علامه محمد قزوینی، دکتر قاسم غنی

ناشر: پیمان

چاپ: فراین-تیراژ: ۱۰۰۰۰

لیتوگرافی: کلف‌نام

قطع: نصف جیبی

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۶

۱۷۸-۶۴۴-۵۸۱-۷۸-۳

آدرس: میدان انقلاب، کارگر جنوبی، خیابان روانسر، پلاک ۲۴۴

تلفن: ۶۶۴۹۹۱۸۴-۶۶۴۰۰۹۳۱

قیمت: ۱۰۰۰ تومان

به نام آنکه جان را کفرت آموخت

خواجه شمس الدین محمد بن محمد بن محمد حافظ شیرازی نه تنها از بزرگترین شاعران نثرگوی ایران که به بیان این حقیر از نوادشهر و غزل درجهانست. ستایندهگان او در زبان فارسی خارج از شمار و عده‌ی مشتاقان و مردمان او در جهان بسیارند و کسانی چون کوه آرزو مند نوشیدین خبرهای از آن شرابنده که مستی اش جاودانه است و خواجه حافظ غمنازی از آن شراب دارد. حافظ که بی‌گمان غزل فارسی وادار اوست چنانکه حمزه سیرابی وادار و مدیون حکیم ابوالقاسم فردوسی به بخاطر خیل کشیده مشتاقان و علاقه‌مندان شاعرش از دیرباز مورد اقبال خاص و عام بوده و به همین خاطر نیز غزلیاتش از دست اندازی مصون مانده است. علاوه بر غزل و تصرف در غزلیات شورانگیز حافظ که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد. زندگی و اصل و نسب او نیز مورد توجه بوده و بهر کسی به فراخور به آن پرداخته است. زنده یاد محمد قدسی از صحفان و یاران خواجه، در مقدمه‌ی دیوان حافظ در مورد اصل و نسب او می‌نویسد: ... پدر آن جناب اخواجه حافظ، از اهل توی و سرکان بمیان بوده به شیراز آمده و متوطن گردیده. تولد خواجه علیه الرحمه در شیراز بوده و آنجا تحصیل

کرده چندی در خدمت مولانا شمس الدین جلاله شیرازی تلمذ نموده

استاد پنج نامه صفایام پدر حافظ را با استاد به تقریرات تذکره نویسان بهجا، الدین، نوشته است.
.... تذکره نویسان نوشته اند که اجداد او اصلاً از کوپای (کوپایه) اصفهان بوده اند و نیای او
در ایام حکومت اتابکان بلخی از آنجا به شیراز آمد و در همان شهر متوطن شد ... پدرش بهجا، الدین
محمد، بازرگانی می کرد و مادرش از اهل کازرون و خانمی ایشان در دوازدهمی کازرون شیراز
واقع بود

درباره ی زادگاه حافظ بکان متفق اند که ولادتش در شیراز اتفاق افتاده است .
.... ولادت حافظ در اوایل قرن ششم هجری، حدود سال ۷۲۷ هجری در شیراز اتفاق افتاد. او به
سال کوچه از برادران خود بود. بعد از مرگ جلال الدین پسران او پراکنده شدند و شمس الدین محمد
که فرد سال بود با مادر شیراز ماند و روزگار آن دو به تصدیتی می گذشت
در تذکره ی سخانه درباره ی دوره ی کودکی و نوجوانی حافظ آمده است که حافظ پس از مرگ پدر
بر اثر فقر و تصدیتی به ناچار بایگش از بار سنگین هزینه ی زندگی را بر دوش ناتوان خود حمل می کرد.
او بعضی اینکه به مرحله ی تیز رسید و نا توانی محمد به گیری شتول شد
مشق تحصیل کلمات او را به کتب خانه کشانید دی چند گاهی ایام را به کسب معاش
و آموختن سواد می گذرانید

پس از این مرحله بود که زندگانی حافظ دچار دگرگونی شد و او در طبعی مستعد گرفت که بجهان را بر
آن داشت تا به عنوان یکی از بزرگان و نوادۀ شمس و ادب به او توجه کند و تا جهان باقی ست
بیادش داشته باشد.

حافظ در مرحله ای که ذکر شد دیگر کسی طالبان علم نداده و مجالس درس علماء و ادبای زمان را در
شهری که به آن علاقه داشت و به شش خشت آن محرمی و روزی، دکن کرد.

بنابر گفته‌ی محمد کفتم، جامع دیوان حافظ دی یاسم که حافظ در دورشته از دانشهای زمان یعنی
شرعی و علوم ادبی کار می کرد و هر دورشته را پی می گرفت. با اجرای از برداشتن کلام الله مجید و
قرآن زیر بخوانی با چارده روایت، لازم به ذکر مجدد نیست. نگفته نماند در دوره ای که حافظ
زیست می شد، اگر چه شیراز به لحاظ سیاسی وضعیت آرام و باثباتی نداشت، اما یکی از مراکز بزرگ
علمی و ادبی ایران و جهان اسلام محسوب می شد.

در سراسر دیوان حافظ به ابیاتی برسی خواهیم که به صراحت به تأثیر قرآن در زندگی او اذعان
داشته است،

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ . هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم

عقبت رسد به فریاد از خود به سان حافظ . قرآن زیر بخوانی با چارده روایت

و یا :

ندیم خستر از شر تو حافظ به قرآنی که اندر سینۀ داری
با تاج باید زندگی حافظ را مرور کنیم و آنگاه به خصوصیات دیوان حافظ تصحیح زنده یاد فردوسی با
حمایت دهمرابی دکتر قاسم غنی بپردازیم.

چنانکه از نوشته های صفای و جهان و پیربندگان برمی آید، حافظ به زادگاهش شیراز طایفی بسیار
داشت و برخلاف سعدی که دل به سیر و گشت و جهانگردی و سیاحت خوش داشت او به شیراز
و وضع بی مثالش تنه داد و بهشتی به شیراز را می توان در بسیاری از ابیات حافظ سراغ گرفت،
خوشا شیراز و وضع بی مثالش خداوند آنکه ار از زوالش

و یا :

به ساقی می بانی که در جنت خوابی یافت کنار آب رکنا باد گلشت بصلی را
صفای حافظ شاسان دلیل اقامت دائمی خواجۀ راجه بی به شیراز و موقعیت طبیعی اجتماعی و ملی
آن دانسته اند.

در بسیاری از مطالبی که پیرامون حافظ و زندگی او نوشته شده به دو مورد مغرورانه است او
اشاره شده است که ذکر مختصر آنجا خالی از لطف نیست:

کیبار، دزدانی که سلطان محمود گنجی (۷۸۰-۷۹۹ هجری) پسر علاء الدین حسن گانگوهی حکومت

داشت و شهرت شاعر نوازی او و وزیر شمس میر فیض الله انجمن به فارس و جمع علماء و ادبای شیراز
 رسید و خواجہ غلامتغی شد دیداری از دکن داشته باشد. وقتی خبر این علاقه مندی به میر فیض الله انجمن
 وزیر سلطان محمود رسید، اسباب سفر را فراهم کرد و پیغام داد: اگر به این حد و تشریف شریف
 ارزانی فرمود و مملکت دکن را به وجود فیض بخش خویش رشک فردوس برین گردانند امالی این
 دیار شکر قدیم نیست لزوم به جای آورده مستعین حصول مطالب و مقاصد روانی شیراز خواهند کرد.
 پس از این مقدمات به قول زنده یاد قدسی که از محمد قاسم فرشته نقل می کند: «میرزا فضل احمد
 ایچ که در دکن منصب صدارت داشت جزوی زار و محبت خواجہ فرستاد شیراز تا آنکه سفر
 کند. خواجہ برخی را صرف ادای قروض نموده در سنی معتقد و شتاب و سدا شیراز حرکت کرده به
 جمره بر سر آمده به کشتی هوار شد بقضار این کشتی روانه شده بود (که) با مخالف و زید دیا را به شورش
 آورد و خواجہ از آن سفر متفرک گفت که بعضی از دوستان را که در هر مرز و داع مکرده ام ایشان را
 دیده در ساعت بر می کردم. به این بجای از کشتی بیرون رفت و غزلی گفت نزد میرزا فضل الله
 فرستاد و خود شیراز شافت:

دی باغم به سر بیرون جهان کیسری از زد بی بی بفروش و لعل ما کزین بهتر نمی ارزد
 معروف است که چون میر فیض الله انجمن این غزل و داستان سفر را تمام حافظ را به سجع محمود شاه
 رسانید پادشاه فرمان داد هزار تنگه طلا به ملا محمد قاسم شمدی که از فضلای دولت صحن دکن بودند

تا استی بنی بنجد و برای حافظ به هم پیش برود.

یکبار دیگر حافظ از شیراز به یزد که در دست شعبانی از شاهزادگان آل مظفر بود، رفت ولی نزد
از اقامت در آنجا دلگیر شد و در عزلی باز داشت خوب شیراز را آرزو کرد.

و لم از دشت زندان اسکندر گرفت رخت بر بندم و تا فلک سلیمان بروم
حافظ مانند برونه می شخړی به گوشه گیری و دل سپردن به عالم تخیلات شاعرانه می خود بیشتر
از هر چیز دیگر عادت داشت و به همین خاطر آ پایان عمر د شیراز ماند.

سورخان تاریخ وفات حافظ را به سال ۷۱۲ هجری نوشته اند. قدسیرین قول در این باره
مربوط به محمد گندام جامع دیوان حافظ است. پاره ای نیز مانند رضا قلیخان هدایت صاحب
ریاض العارفین تاریخ وفات حافظ را ۷۱۱ هجری نوشته اند. اما قول مقبره را باید از محمد گندام
جامع دیوان که در سال ثانی بعد رس حافظ بوده، پذیرفت.

درباره مدفن خواجه بکجان متعلق القولند که د شیراز است متاخرین مستقین را در این مورد تردیدی نیست
و مورد زندگی حافظ اطلاعات محدود است و مواردی افزاینده مانند نیز در این رابطه وجود
دارد. و دیانجام نیست به باجرامی عشق او به دختر می به نام، شاخ نبات، اشاره کنیم که بهمان
داستان خباب می گوید که خواجه عاقبت او را به عقد مزاجت خود در آورد. اما حافظ در اشعار خود از
تقدان محبوبی سخن به میان می آورد که مربوط به سال ۷۱۴ یعنی سی و هشت سالگی او می شود. خواجه
در چند غزل نیز به مرگ عزیزانی از بچه فرزند خود اشاره می کند.

دلا دیدی که آن فسرزانه فرزند
چه دید اندر چشم این طاق رنگین
به جای لوح مسین در کنارش
فلک بر سر نهادش لوح سنگین

به هر حال، حافظ مودی بود و بسبب عالم به علم ادبی و شری مطلع از وقایع گشت و خاتم عرفان...
خواجہ مطالعہ سی ہند در ادب فارسی مخصوص دیوانہای شرای پاری کوی داشت بہترین
غزلہای شاعرانی چون ہلوی، کمال ہجندی، بہام، اوحدی و خواجہ... را استقبال کردہ
است. علت اینکہ حافظ را در شعر و نبالہ و خواجہ معرنی می کنند این است کہ خواجہ مدتی در شیراز
توقف بودہ و حافظ با او مرادہ داشتہ و از سخنش بہرہ مندی شدہ است.

بنابہ نوشتہی زندہ یاد محمد قزوینی مدہی غزلیات حافظ کہ نسخہی خطی فعلی آمدہ و اساس کا
ادنیہ بودہ چہار صد و نو و دوش قزل است. این نسخہ کہ در تاریخ کتابت آن سی و پنج سال بعد
از وفات خواجہ است نزدیکترین نسخہ کتابت شدہ بہ زمان شاعر است.

اگر از نسخہایی کہ تا قرن نهم کتابت شدہ بگذریم در نسخہای مربوط بہ قرن دہم و قرعہای بعد از آن
مدہی غزلیات و تعداد ابیات آن رو بہ افزایش گذاشتہ اما از قرن سیزدہم تا کنون این روند
متوقف شدہ و مدہی غزلیات در همان حد کمتر از شصت قزل باقی ماندہ است.

یکی از دلایلی کہ نسخہ برداران بہ غزلیات خواجہ توجہ داشتہ و گاہ اشعار خود را دارد و دیوان او
می کردہ اند ارزش و اعتبار اشعار است. شاید بہ این ترتیب می خواستہ اند وجہ ضمانتی برای

ماندگاری اشعار خود بیابند.

در موردی نیز آمده است: یکی از سلاطین مصر خواجه را چوب زده دیوانش را در آب افکند پس از فوت خواجه پشیمان شد. ثانیاً خواست اشعارش را جمع نماید گفت: هر کس شعری از خواجه آورد و متوجیب جایزه خواهد بود جمعی اشعار را چند به اسم خواجه به حضرت سلطان بردند و با اشعار خواجه خلط نمودند از قبیل غزلهایی که در حرفش آید مثلاً: و زال محمد و از این قبیل... البته قریب به اتفاق محققان و پژوهشگران این موضوع را خطا دانسته و نیز گفته اند و آن را از جمله افتخارهایی دانسته اند که پیرامون زندگی و شعر خواجه وجود دارد.

حافظ از سیان امرای محمد خود که ستاره‌ای در یک چنگا بی می درخشید و پس رو به افول می نمود، چند تنی را در اشعار خود ستوده است و یا به درک حضرتشان اشاره کرده است. یکی از امرای ابوالسحاق (مستول به سال ۷۵۸ هجری) و دیگر شاه شجاع (در گذشته به سال ۷۸۶ هجری) خواجه در میان حالی با سلاطین ایلکانی (جلایریان) که در بغداد حکومت داشتند در ارتباط بود. از این جماعت سلطان احمد بن شیخ ادیس (۷۸۴-۸۱۲ هجری) را ستوده است. از میان رجال شیراز از خوان نیست و گرامست حاجی قوام الدین محمد صاحب عیار کلاشیر از وزیر شاه شجاع (متوفی ۷۵۵ هجری) حاجی قوام الدین حسن تغابی (متوفی به سال ۷۵۴ هجری) بهره‌مندی شده و اشعار خود از آنها یاد کرده است.

خواجه حافظ یکبار هم به مناسبتی از سلطان غیاث الدین بن سلطان بکند فرمانروای بنگال که
 از سال ۷۶۸ هجری بر تخت سلطنت بنگال جلوس کرده بود، یاد کرده است. در آن ایام سلطان
 غیاث الدین مصرای با معنون، ساقی حدیث سرود گل و لاله می رود، نزد حافظ فرستاد تا
 خواجه آن را تمام کند. حافظ غزلی را به مطلع زیر برای او باز فرستاد:

ساقی حدیث سرود گل و لاله می رود دین بحث با ملاشی خصال می رود

به این مناسبت خواجه سلطان غیاث الدین راه پایان غزل آورده است.
 حافظ علاوه بر غزلهای بی بدیل و ظریف که پیش از این نظم حدوداً کمتر از پانصد غزل ذکر
 کرده اند حدود ۲۵ قطعه، حدود ۲۵ رباعی، ساقی نامه، شش نامه و دشمنی نیز دارد اما مشهورست
 حالیکه او به خاطر غزلیاتی است که او را به مدحی لسان الغیب رسانده و بیشتر زبانهای دنیا ترجمه
 شده است.

طبیست که بزرگوار می چون او مورد حد و بی محری سنگ نظران نیز قرار گیرد و عداوت
 کرمانی که سبب زبدریایی و تقاطع بوده همواره قصد از دست خواجه را داشته باشد، چرا که کلام
 رسواکننده می حافظ بنده ترا بر خبری قلب سالوس و یاداری شگافه.

ای بیکت خشمخام که خوش می روی بنا غزه مشوک که بهی عابد من از کرد

مختصر مطلب چنین است که عداوت کرمانی که بهی داشت تعلیم دیده و دوست آموز که یاد گرفته بود

یہ حکام نماز دکنار عادیاتہ و حرکات اور تقلید کنندہ و ہمراہ او نعم دراست می شد کہ رکوع وجود
کرده باشد. شاه شجاع این کار را حمل بر کرامات عادی می کرد و همیشه با خلوص و اعزاز و اکرام او
می کشید (عادی) افتادگرمی خواجہ راجل موصیت خویش می دانست و مقابل غزل شیوای حافظ
با مطلع زیر قہقہہ گرمی آغاز کرد:

دبیر معانی نیست چمن شیدایی
فرقہ جایی کرد با دود و فتنہ جایی
در مقابل مطلع غزل که می فرماید:

کر سلطانی از این است که حافظ دارد
آہ اگر از پی امروز بود فردا سی

تحریمت شدگان زاهد ریائی و معاندین گفتند از این قول معلوم می شود کہ خواجہ بہ معاد قابل نیست
و در صد و صد و یکم تفسیر و فتاویٰ ریختن خوش بر آئند. خواجہ مضطرب نزد زین الدین شیخ الاسلام
تایبادی کہ در آن موقع د شیراز بود شافت و با ہر ارادہ میان گذاشت. شیخ فرمود متی مقدم برست
مور و نظر بنویسد کہ بہ آن مفہوم قتل قول بدید و بلا از خود بگرداند و رفع قہمت شود. خواجہ نیز فرمود:

این حدیث چہ خوش آمد کہ محرکہ می گفت
برہ سیکہ ملی باد فنب و فی ترسانی

قبل از آن بیت قرار داد و از دوام بلا بہ سلامت رسید.

